

مرور خاطرات ۴ دهه زندگی حسین مرصعی از ۲۰ متری طلاب که حالا خیابان شهید علیمردانی است

تماشای گنبد از پشت بام خانه‌ها



محله‌گردی

ایستگاه
اول



○ قدیم این طور نبود که در هر محله چند مطب دکتر باشد. ابتدای خیابان شهید علیمردانی فعلی، درست در همسایگی مسجد مجید، مطب یک پزشک عمومی بود به نام دکتر عبادی که همیشه غلغله بود. آخرین مبلغی که از ویزیتش به یاد دارم، ۷ هزار تومان است. تاجایی که می‌دانم، چندین سال است که به خاطر کهولت سن، طبابت را کنار گذاشته است.

فرزانه شهامت! خیابان شهید علیمردانی امروز کجا و بیست متری طلاب سال ۱۳۵۷ کجا! حسین مرصعی، در پس ساختمان‌های بلند و مجلل این خیابان و فروشگاه‌های وسیع و نونوار امروز آن، تصویر سیاه و سفیدی از خانه‌های خشتی و کوچه‌های خاکی قدیم را به یاد می‌آورد. آن زمان، جوانی بیست و هفت ساله، گمنام و تازه انتقال یافته از ژاندارمری تهران بود که بنا داشت در این محدوده ساکن شود و امروز، پیشکسوتی هفتاد و سه ساله و شناخته شده میان اهالی ورزش همگانی مشهد به شمار می‌رود. او سال‌های متمادی، صبح‌ها پیش از رفتن به سر کار، فاصله خانه تا قبرستان گلشور قدیم (بوستان بهشت کنونی) را با لباس ورزشی دویده است تا هم سلامت جسم خود را حفظ کند و هم فرهنگ ورزش کردن را میان اهالی محله ایثار جا بیندازد.

ایستگاه
دوم

○ سرتاسر بیست متری طلاب را نگاه می‌کردی، حتی یک خانه دو طبقه نبود. از روی پشت بام هاگنبد حرم آقا دیده می‌شد. خانه‌ها همه ویلایی و همکف بود. رسم بود که خانه‌ها زیر زمین هم داشته باشند. مردم خود کفا بودند: توی باغچه‌هایشان سبزی می‌کاشتند، مرغ و خروس داشتند و بعضی‌ها هم گوسفند.

ایستگاه
سوم

ایستگاه
چهارم

○ دنیایی داشتم با مرحوم علی اصغر غفوری مقدم، صاحب بستنی «دقت». عصرها که از سرکار برمی‌گشتم، می‌رفتم کمکش. بستنی می‌بردیم به تالارها، باغ‌ها و جاهایی که سفارش داشتند. حین کار، برایم تعریف می‌کرد از روزگاری که روی گاری دستی شیر و بستنی می‌برد به ته‌پل محل، کوچه سیابون و... هنوز هم با بچه‌هایش ارتباط دارم و روزهای شلوغ، می‌روم کمکشان.



ایستگاه
پنجم



○ امروز کوچه‌های شهید علیمردانی «فرد» به خیابان مجلسی شرقی متصل می‌شود. قدیم، نه خبری از این کوچه‌ها بود و نه بولوار مجلسی. به جای آن قلعه شادکن بود که می‌گفتند کار اصلی مردمش، گاوداری بوده است. سال ۵۷ که من آمدم مشهد، بقایای روستا و طویله‌هایش هنوز پابرجا بود.

ایستگاه
ششم



○ قدیم، از کوچه مسجد صاحب‌الزمان (عج) (علیمردانی ۲۷) به بعد خاکی بود و بن بست و محدوده کوره‌های آجرپزی. گله به گله کوره‌ها را می‌دید. الان فقط دو تا باقی مانده است. تماشای آن آدم را به تعجب می‌اندازد که با امکانات قدیم، چطور این قدر زیبا و دقیق ساخته شده‌اند.

○ حاج علی بخشی، لبنیاتی محله است. قدیم‌ها مغازه‌ای خیلی کوچک به اندازه یک پراید داشت. سطل خالی را می‌بردی، روی آن شماره می‌زد، توی آن شیر را می‌پاشید و می‌کرد و فردا سطل پر از ماست را تحویل می‌داد. پسرش، آقا اسد... در کنار حاج علی، کار لبنیاتی را به صورت فروشگاه‌های بزرگ در همان جا و به همان نام ادامه می‌دهد.

